

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Concept of Legal Entitlement in the Jurisprudence of the International Court of Justice on Continental Shelf Disputes with Emphasis on Iran's Rights

Sasan Aalizadeh¹, Abbas Barzegarzadeh*¹, Abdolmohammad Afroogh²

1. Department of International Law, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

2. Department of International Law, Borazjan Branch, Islamic Azad University, Dashtestan, Iran.

* Corresponding Author's Email: abbas.barzegar1360@iau.ac.ir

ABSTRACT

The concept of being entitled in the jurisprudence of the International Court of Justice (ICJ) regarding continental shelf disputes essentially refers to the existence of a legitimate and specific right of a state, which, according to the principles of international law, pertains to a defined geographical area and maritime interests. In the Court's decisions, states' rights over the continental shelf—particularly within the 200-nautical-mile limit—are recognized as rights that cannot be extended indefinitely to the detriment of neighboring states. The ICJ has affirmed that states' claims over the continental shelf must be based on provable legal and scientific principles and standards, and that a state's rights cannot infringe upon the equivalent rights of other states in marine areas. Using a descriptive-analytical method, the author concludes that in cases related to Iran's continental shelf, the International Court of Justice has acknowledged Iran's right to delimit its continental shelf up to 200 nautical miles and has emphasized that any extension beyond this limit must be consistent with the rights of other states. In its rulings, the Court has also treated the concept of entitlement as a legal right—not merely a political or technical claim—and has considered the existence of a legal dispute between states as a prerequisite for examining its jurisdiction. In this regard, the Court has underscored that the concept of entitlement must be grounded in scientific evidence, customary law, and international practice, and must be combined with the principle of good faith and mutual respect for the rights of other states. Concerning the legal dimension of the entitlement concept, the Court has contributed to the preservation and assurance of the rights of states such as Iran in determining the boundaries of their continental shelf through dynamic interpretation and the application of international legal principles. The concept of entitlement in continental shelf cases represents a combination of legal rights, scientific criteria, and the requirements of good faith, which has been clarified and affirmed in the jurisprudence of the International Court of Justice for the resolution of maritime boundary disputes, including Iran's maritime rights.

Keywords: *Entitlement, Ownership Rights, International Court of Justice, Continental Shelf Disputes, Principles of Equity, Iran's Maritime Law.*

How to cite: Aalizadeh, S., Barzegarzadeh, A., & Afroogh, A. (2026). The Concept of Legal Entitlement in the Jurisprudence of the International Court of Justice on Continental Shelf Disputes with Emphasis on Iran's Rights. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(2), 1-18.



تاریخ ارسال: ۱۸ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۲ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مفهوم ذی حقی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در اختلافات فلات قاره با تأکید بر حقوق ایران

ساسان عالی زاده^۱، عباس برزگزاده^۲، عبدالمحمد افروغ^۳

۱. گروه حقوق بین‌الملل، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

۲. گروه حقوق بین‌الملل، واحد برازجان، دانشگاه آزاد اسلامی، دشتستان، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: abbas.barzegar1360@iau.ac.ir

چکیده

مفهوم «ذی حق بودن» در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در اختلافات فلات قاره اساساً به وجود حق مشروع و خاص یک دولت که طبق اصول حقوق بین‌الملل به یک منطقه جغرافیایی و منافع دریایی تعریف‌شده تعلق دارد، اشاره دارد. در آرای دیوان، حق دولت‌ها بر فلات قاره، به‌ویژه در محدوده ۲۰۰ مایل دریایی، به عنوان حقی شناخته می‌شود که نمی‌تواند به طور نامحدود فراتر از حقوق سایر کشورهای همسایه گسترش یابد. دیوان تصریح کرده است که ادعاهای دولت‌ها بر فلات قاره باید مبتنی بر اصول و معیارهای حقوقی و علمی قابل اثبات باشد و حقوق یک دولت نمی‌تواند به حقوق مشابه سایر کشورها در مناطق دریایی لطمه بزند. نگارنده با استفاده از روش توصیفی تحلیل به این نتیجه رسیده است که در پرونده‌های مربوط به فلات قاره ایران، دیوان بین‌المللی دادگستری به حق ایران برای تعیین حدود فلات قاره تا ۲۰۰ مایل دریایی اهمیت داد و تأکید کرد که توسعه فلات قاره فراتر از این محدوده باید مطابق با حقوق سایر کشورها انجام شود. دیوان همچنین در آرای خود، مفهوم حق استحقاق را به عنوان یک حق قانونی، نه یک ادعای صرفاً سیاسی یا فنی، در نظر گرفت و وجود اختلاف حقوقی بین دولت‌ها را پیش‌نیاز بررسی صلاحیت دیوان دانست. در این زمینه، دیوان تأکید نموده که مفهوم حق استحقاق باید مبتنی بر شواهد علمی، حقوق عرفی و رویه بین‌المللی مستند شده و با اصل حسن نیت و احترام به حقوق متقابل سایر دولت‌ها ترکیب شود. در خصوص بُعد حقوقی مفهوم حق استحقاق، دیوان با تفسیر پویا و تمرکز بر اعمال اصول حقوقی بین‌المللی، به حفظ و تضمین حقوق دولت‌هایی مانند ایران در تعیین حدود فلات قاره کمک نموده است. مفهوم ذی‌حق بودن در پرونده‌های فلات قاره ترکیبی از حقوق قانونی، معیارهای علمی و الزامات حسن نیت بوده که در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری برای حل و فصل اختلافات مرزی دریایی، از جمله حقوق ایران، تبیین و تثبیت گردیده است.

کلیدواژگان: ذی‌حق بودن، حق مالکیت، دیوان بین‌المللی دادگستری، اختلافات فلات قاره، اصول انصاف، حقوق دریایی ایران.

نحوه استناددهی: عالی زاده، ساسان، برزگزاده، عباس. و افروغ، عبدالمحمد. (۱۴۰۵). مفهوم ذی حقی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در اختلافات فلات قاره با تأکید بر حقوق ایران.

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی، ۴(۲)، ۱-۱۸.



در دیوان اختلافات فلات قاره، سرنوشت پرونده‌ها بیش از هر عامل دیگری با نحوه تفسیر و تطبیق مفهوم ذی‌حق بودن با واقعیت در حال تغییر حقوق بین‌الملل و روابط منطقه‌ای تعیین می‌گردد. دیوان بین‌المللی دادگستری با تکیه بر رویه قضایی قبلی، مانند پرونده‌های دریای شمال و تونس/لیبی، و همچنین ارزیابی شواهد علمی و جغرافیایی، کوشیده است معیارهای قابل اجرا در پرونده‌های متنوع و پیچیده را روشن کند. مفهوم ذی‌حق بودن، که مبتنی بر عناصر عینی مانند «تداوم طبیعی فلات قاره»، «تاریخچه بهره‌برداری» و «حقوق تاریخی دولت‌ها» می‌باشد، در مبانی کلاسیک حقوق دریاها ریشه دارد، در عین حال که از منافع سیاسی و تحولات عرف بین‌المللی نیز متأثر است. دیوان در تعیین نمودن حقوق دولت‌ها، پیوسته مشاهده نموده که منطق انصاف، روحیه حسن نیت و لزوم احترام به شرایط جغرافیایی و تاریخی، بر ساده‌سازی‌های عددی یا تقسیم‌بندی‌های قراردادی انتزاعی غلبه دارد. به صورت خاص، در حوزه حقوق دریایی ایران، توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد خلیج فارس و تعاملات تاریخی بین کشورهای ساحلی، باعث شده است که آرای دیوان رویکردی واقع‌بینانه‌تر اتخاذ کرده و با شرایط خاص این منطقه سازگار شوند. پیچیدگی ساختارهای حقوقی فلات قاره در این منطقه ایجاب می‌کند که اتکای صرف به نقشه‌های فنی یا اسناد حقوقی کلاسیک کافی نباشد و هرگونه ادعای حقی نیازمند پشتوانه علمی، حقوقی و تاریخی دقیق باشد. سؤال اصلی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که چگونه دیوان بین‌المللی دادگستری توانسته است مفهوم ذی‌حق را به شکلی پویا و مبتنی بر اصول حقوقی و علمی در جهت حل و فصل اختلافات فلات قاره به کار گیرد و به ویژه حقوق ایران را در این چارچوب حفظ کند؟ فرضیه این است که دیوان با تفسیر انعطاف‌پذیر و تلفیقی از حقوق عرفی، معیارهای علمی و اصول انصاف و حسن نیت، قادر به تضمین و تحکیم این

حق برای کشورها شده است، به گونه‌ای که حقوق ایران در تعیین حدود فلات قاره به رسمیت شناخته شده و توسعه آن منوط به رعایت حقوق سایر کشورها می‌باشد. از منظر عملی، اثربخشی آرای دیوان زمانی افزایش می‌یابد که سازوکارهای اجرایی مؤثر و روش‌های حل اختلاف مبتنی بر مذاکره و سازش نیز در کنار اصول اساسی حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شوند. در این میان، راهبرد تطبیق استانداردهای حقوقی و علمی با شرایط منحصر به فرد هر منطقه، از جمله منطقه فلات قاره خلیج فارس، می‌تواند به تقویت جایگاه کشور ایران و افزایش امکان دستیابی به اجماع منطقه‌ای کمک نماید. بر همین اساس، گفتمان حقوق صرفاً یک گزاره انتزاعی نیست؛ همچنین بستری برای تدوین نظام‌های حقوقی پویا متناسب با الزامات هر منطقه جغرافیایی می‌باشد، به گونه‌ای که در همراه با حفاظت نمودن از حقوق اساسی ایران به عنوان یک کشور ساحلی، امکان تعامل سازنده و در نظر گرفتن منافع متقابل همه کشورهای ذینفع را تضمین نماید.

مبانی نظری و پیشنهاد تحقیق

مفهوم ذی‌حق بودن در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری

در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، ذی‌حق بودن به معنای وجود حق مشروع و قانونی یک دولت یا کشور در یک منطقه خاص است که بر اساس اصول و قواعد حقوق بین‌الملل قابل استناد و اثبات می‌باشد. دیوان، ذی‌حق بودن را به عنوان حقی می‌شناسد که فراتر از ادعاهای صرفاً سیاسی یا فنی بوده و با در نظر گرفتن حقوق متقابل سایر کشورهای ذینفع تعیین می‌شود (Evans & Ioannides, 2023). این مفهوم به ویژه در موارد اختلافات مربوط به فلات قاره، جایی که دولت‌ها حق تعیین مرزهای دریایی و بهره‌برداری از منابع را دارند، اهمیت دارد. دیوان بین‌المللی دادگستری در بررسی ادعاهای خود، شواهد علمی، حقوق عرفی و استانداردهای حقوقی را برای اثبات حق در نظر می‌گیرد و از این طریق حقوق مشروع دولت‌ها را تضمین کرده و از تجاوز

قانونی به کشورهای همسایه جلوگیری می‌کند (Alizadeh & Zamani, 2024). ذیحق بودن همچنین یکی از شرایط اولیه و اساسی برای پذیرش صلاحیت دیوان برای رسیدگی به اختلافات حقوقی بین‌المللی است. بنابراین، دیوان اذعان می‌کند که حق دارای یک خصوصیت حقوقی و قانونی بوده که تنها با رعایت اصول انصاف و حسن نیت قابل دستیابی می‌باشد. مفهوم ذیحق بودن مبتنی بر یک تفسیر حقوقی پویا، ترکیبی از استانداردهای علمی، حقوق عرفی و اصول مشترک بین‌المللی است که دیوان از آن برای حل اختلافات مربوط به مرزها و حقوق دریایی، به ویژه حقوق کشورهای مانند ایران، استفاده می‌نماید. این رویکرد، تعادلی بین حقوق کشورهای ساحلی و احترام به حقوق قانونی آن‌ها ایجاد نموده و تعریف مرزهای مشروع و قابل قبول تحت حقوق بین‌الملل را تضمین می‌نماید.

تعریف مفهوم فلات قاره در حقوق دریاها (کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲)

فلات قاره به بستر و زیربستر دریا اطلاق می‌شود که از خط ساحلی یک کشور تا نقطه‌ای که شیب مشخصی دارد، امتداد می‌یابد. این منطقه به دلیل منابع طبیعی فراوان مانند نفت، گاز و مواد معدنی، از اهمیت استراتژیک و اقتصادی ویژه‌ای برای کشورهای ساحلی برخوردار است. طبق تعاریف مندرج در کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ و کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها کشورهای ساحلی حق دارند بدون نیاز به اعلام یا اشغال، از حقوق حاکمیتی برای اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی فلات قاره مجاور خود برخوردار باشند (Tonkaboni, 2021). کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸، به عنوان اولین سند بین‌المللی در این زمینه، حدود فلات قاره و حقوق کشورهای ساحلی در مورد بهره‌برداری از منابع را تعریف کرد. این کنوانسیون تأکید کرد که یک کشور ساحلی می‌تواند تا عمق ۲۰۰ متر یا بیشتر، به شرط امکان بهره‌برداری از منابع، ادعای حقوق داشته باشد. متعاقباً، کنوانسیون ۱۹۸۲ تعریف جامع‌تری

ارائه داد و فلات قاره را تا ۲۰۰ مایل دریایی از خط مبدا، صرف نظر از عمق آب، گسترش داد. برای رسیدگی به ادعاهای همپوشانی و ارتقای حل و فصل مرزها، این کنوانسیون سازوکارهایی مانند کمیسیون محدوده فلات قاره را برای بررسی و اعتبارسنجی اظهارات کشورهای ساحلی ایجاد کرد. علاوه بر این، طبق ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲، کشورها می‌توانند شواهد علمی برای ادعای فلات قاره گسترده تا ۳۵۰ مایل دریایی ارائه دهند (Aalizadeh et al., 2024). این ماده به کشورهای مانند کانادا و نروژ این امکان را داده است که فلات قاره خود را در مناطق دورافتاده با استفاده از داده‌های ژئوفیزیکی و هیدروگرافی گسترش دهند. در سطح بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مفاد کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲ را در پرونده‌های مختلف، مانند پرونده نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲) و پرونده‌های فلات قاره دریای شمال، تفسیر و اعمال نموده است. این احکام نشان می‌دهد که علاوه بر اصلهای حقوقی، عوامل جغرافیایی و اقتصادی نیز نقش مهمی در تعیین حدود فلات قاره ایفا می‌نمایند.

معیارهای تعیین حدود فلات قاره

تعیین حدود فلات قاره بین کشورهای همسایه همچنان یکی از چالش‌های عمده در حقوق دریاها است. این بخش به بررسی معیارهای اولیه برای تعیین حدود فلات قاره، از جمله اصول توافق، انصاف، خط مبدا و نقش فاصله و عمق می‌پردازد (Kiani, 2016). در پرونده‌های بین‌المللی مانند نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲) و پرونده‌های دریای شمال (۱۹۶۹)، دیوان بین‌المللی دادگستری خاطرنشان کرده است که توافق‌های دوجانبه مبتنی بر انصاف و عدم تبعیض می‌توانند به عنوان ابزاری مؤثر برای حل و فصل اختلافات دریایی عمل کنند (Moeini, 2021). این احکام، ترجیح دیوان برای راه‌حل‌های مذاکره‌ای بر خطوط مکانیکی انعطاف‌ناپذیر را نشان می‌دهد و بر توافق و گفتگوی دوجانبه به عنوان ابزاری برای دستیابی به ثبات و صلح دریایی تأکید دارد.

علاوه بر این، کنوانسیون ۱۹۸۲ با تأسیس کمیسیون محدوده فلات قاره و الزام دولت‌ها به ارائه شواهد علمی در حمایت از ادعاهای خود، این اصل را تقویت کرد. این رویکرد، دولت‌هایی مانند کانادا و نروژ را قادر ساخت تا فلات قاره خود را با رضایت کشورهای همسایه تا ۳۵۰ مایل دریایی گسترش دهند.

الف) اصل تعیین حدود بر اساس توافق: اصل تعیین حدود بر اساس توافق بر اهمیت مذاکرات دوجانبه و چندجانبه بین کشورهای همسایه برای تعیین مرزهای فلات قاره آن‌ها تأکید دارد. این اصل به کشورها اجازه می‌دهد تا فلات قاره خود را از طریق مذاکرات و توافقات بدون توسل به داوری بین‌المللی تعیین کنند. کنوانسیون ژنو ۱۹۵۸ و کنوانسیون حقوق دریاهای سازمان ملل متحد ۱۹۸۲ به صراحت به این اصل پرداخته و به کشورهای ساحلی اختیار می‌دهند تا بر اساس ویژگی‌های جغرافیایی و منافع مشترک به توافق برسند (Esfehad & Najafi, 2019). این اصل نه تنها به کاهش تنش‌ها بین کشورهای همسایه کمک می‌کند، بلکه از اختلافات حقوقی و ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری نیز جلوگیری می‌کند. به عنوان مثال، توافقات دوجانبه مانند توافقات بین ایران و کویت در مورد میادین نفتی مشترک در خلیج فارس و سایر توافقات در دریای چین جنوبی به طور مؤثر از درگیری‌های مرزی دریایی جلوگیری نموده است.

ب) اصل انصاف و نقش آن در تعیین حدود: اصل انصاف، به عنوان یک قاعده مکمل در حقوق دریاها، به دیوان بین‌المللی دادگستری اجازه می‌دهد تا در صورت عدم توافق بین کشورها، مرزهای فلات قاره را بر اساس عدالت و عدم تبعیض تعیین کند. این اصل مبتنی بر حقوق برابر و حمایت از منافع مشروع است و هدف آن تعیین حدود منصفانه مرزها با در نظر گرفتن شرایط خاص جغرافیایی، منابع طبیعی و منافع اقتصادی کشورهای ساحلی است. کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲ به صراحت به این اصل می‌پردازند و به کشورهای ساحلی اجازه می‌دهند در صورت

شکست مذاکرات، اختلافات خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهند (Sabernejad, 2019). در پرونده‌های مهمی مانند فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹) و نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲)، دیوان به اصل انصاف استناد نمود و احکامی صادر کرد که نه تنها بر برابری، بلکه بر عوامل جغرافیایی و اقتصادی منطقه‌ای نیز تأکید داشت. طبق رویه قضایی دیوان، اصل انصاف نه تنها برابری دولت‌ها، بلکه عواملی مانند موقعیت جغرافیایی، پیکربندی ساحلی و وجود جزایر یا صخره‌ها را نیز در نظر می‌گیرد. به عنوان مثال، در پرونده نیکاراگوئه علیه کلمبیا، دیوان ویژگی‌های جغرافیایی خاص منطقه را در نظر گرفت و حکمی صادر کرد که حقوق اقتصادی هر دو طرف را در عین حفظ برابری حفظ می‌کرد (Mohammadi, 2023). علاوه بر این، کنوانسیون ۱۹۸۲ به طور خاص به انصاف اشاره می‌کند و به کشورهای ساحلی اجازه می‌دهد تا بر اساس شواهد علمی، فلات قاره‌ای گسترده تا ۳۵۰ مایل دریایی را مطالبه کنند. این ماده نشان می‌دهد که انصاف نه تنها در تعیین حدود، بلکه در تعیین حقوق دولت‌ها بر منابع طبیعی فلات قاره نیز نقش اساسی دارد.

ج) خط مبدا و روش‌های تعیین آن: خط مبدا نقطه مرجعی است که از آن مناطق دریایی مانند دریای سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره اندازه‌گیری می‌شوند. کنوانسیون حقوق دریاهای ملل متحد ۱۹۸۲ به کشورها اختیار می‌دهد تا بر اساس جغرافیای ساحلی خود، یک خط مبدا عادی یا مستقیم انتخاب کنند. خط مبدا عادی از خط پایین‌ترین سطح آب در امتداد ساحل پیروی می‌کند، در حالی که خط مبدا مستقیم نقاط روی عوارض زمینی بیرون‌زده یا جزایر نزدیک ساحل را به هم متصل می‌کند (Riyazi, 2022). روش‌های مختلفی برای تعیین خط مبدا وجود دارد، از جمله خط مبدا عادی، خط مبدا مستقیم و خط مبدا مجمع‌الجزایری. خط مبدا مستقیم به ویژه در مناطقی با خطوط ساحلی نامنظم یا جزایر متعدد، مانند خلیج فارس و دریای چین

جنوبی، مفید است. این روش کشورها را قادر می‌سازد مرزهایی را ترسیم کنند که منافع اقتصادی و امنیتی آن‌ها را به طور مؤثرتری تأمین کند (Khani Bahador, 2023). با این حال، طبق کنوانسیون ۱۹۸۲، استفاده از خط مبدا مستقیم به شرایط خاص محدود می‌شود، نباید دریاهای نیمه‌بسته را محصور کند یا حقوق سایر کشورها را نقض کند. این محدودیت‌ها با هدف جلوگیری از تداخل ادعاها و کاهش تنش‌های مرزی انجام می‌شود. علاوه بر این، در پرونده‌های مختلف، از جمله فلات قاره دریای شمال و نیکاراگوئه علیه کلمبیا، دیوان بین‌المللی دادگستری نحوه ترسیم خطوط مبدا را ارزیابی نموده و تأکید کرده که آن‌ها باید با اصول انصاف و عدم تبعیض مطابقت داشته باشند. این احکام نشان دهنده توجه دیوان به شرایط خاص جغرافیایی و ویژگی‌های ساحلی هنگام ارزیابی خطوط مبدا می‌باشد. خط مبدا و روش‌های ترسیم آن نقش مهمی در تعیین حدود فلات قاره و سایر مناطق دریایی دارند. آن‌ها به کشورها اجازه می‌دهند تا محدوده دریایی خود را تعریف کرده و از منابع دریایی بهره‌برداری کنند. با این حال، این روش‌ها باید با اصول حقوقی بین‌المللی، به ویژه انصاف و توافق دوجانبه، سازگار باشند.

د) نقش فاصله و عمق در تعیین حدود فلات قاره: طبق ماده ۷۶ کنوانسیون حقوق دریاهای سازمان ملل متحد ۱۹۸۲، فلات قاره می‌تواند تا ۲۰۰ مایل دریایی از خط مبدا ساحلی، صرف نظر از عمق آب، امتداد یابد. این ماده همچنین در صورت ارائه شواهد علمی معتبر مبنی بر وجود حاشیه قاره‌ای گسترده، ادعای گسترش تا ۳۵۰ مایل دریایی را مجاز می‌داند. این بند به ویژه برای کشورهایی مانند نروژ و کانادا که دارای مناطق فلات قاره وسیعی در مناطق قطبی و اقیانوس اطلس شمالی هستند، مرتبط است (Khodaparast & Sayyadi, 2017). با ایجاد کمیسیون حدود فلات قاره، کنوانسیون ۱۹۸۲ به کشورها اجازه می‌دهد تا داده‌های ژئوفیزیکی و هیدروگرافی را برای بررسی ارائه دهند.

کمیسیون، به عنوان یک نهاد علمی و فنی، نقش حیاتی در تأیید و اعتبارسنجی چنین ادعاهایی ایفا می‌کند. به عنوان مثال، کانادا از طریق ارائه مدارک علمی موفق به گسترش مرزهای فلات قاره خود در منطقه قطب شمال شد (Sirafi, 2015). علاوه بر فاصله، عمق نیز عامل مهمی در تعیین حدود فلات قاره است. اگرچه فلات قاره معمولاً تا عمق ۲۰۰ متر امتداد دارد، اما بر اساس ویژگی‌های خاص جغرافیایی و ساختار ساحلی، ممکن است بیشتر امتداد یابد. در مناطقی که حاشیه قاره شیب تندی دارد یا به اعماق قابل توجهی می‌رسد، کشورها می‌توانند با ارائه شواهد علمی، گسترش فلات قاره را درخواست کنند. دیوان بین‌المللی دادگستری، در مواردی مانند فلات قاره دریای شمال که شامل آلمان، دانمارک و هلند (۱۹۶۹) می‌شود، به نقش فاصله و عمق در تعیین حدود پرداخته است. دیوان تأکید کرد که وقتی حاشیه قاره فراتر از ۲۰۰ مایل امتداد یابد، کشورها می‌توانند بر اساس داده‌های علمی و با احترام به حقوق سایر کشورها، ادعای فلات قاره گسترش‌یافته داشته باشند (Sabernejad, 2019). ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲، با در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و ویژگی‌های خاص مناطق دریایی، کشورها را قادر می‌سازد تا مرزهای فلات قاره را بر اساس فاصله و عمق تعیین کنند. این رویکرد نه تنها حقوق کشورهای ساحلی را متعادل می‌کند، بلکه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات دریایی را نیز تسهیل می‌کند.

پیشینه تحقیق

- علیزاده و همکاران (۲۰۲۴) در مقاله خود با عنوان بررسی اصل انصاف در تحدید حدود فلات قاره با تأکید بر رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری: ارائه مدلی ترکیبی برای حل و فصل اختلافات در خلیج فارس بیان نموده: اختلافات فلات قاره در خلیج فارس، به دلیل موقعیت استراتژیک و منابع غنی زیرزمینی آن، یکی از چالش‌های کلیدی در حوزه حقوق دریاهای است که حل آن نیازمند رویکردی نوآورانه است که از چارچوب‌های سنتی

قاره محروم می‌کند و بنابراین نمی‌تواند بر تعیین حدود این مناطق دریایی تأثیر بگذارد. اما ابهامات فراوان در متن ماده ۱۲۱ (۳) سوالات و جنجال‌های زیادی را در بین دانشمندان حقوقی ایجاد کرده است (Sirafi, 2023).

تحلیل رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری در بازتعریف اصل انصاف برای تحدید حدود فلات قاره

دیوان بین‌المللی دادگستری، به عنوان مرجع اصلی تفسیر و اعمال حقوق دریاها، نقش محوری در حل و فصل اختلافات فلات قاره ایفا کرده است. این دیوان با تکیه بر اصول مندرج در کنوانسیون‌های حقوق دریاها ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲، به ویژه اصل انصاف، در پرونده‌های متعددی به تحدید حدود فلات قاره پرداخته است (Rahmati & Naseri, 2020). با این حال، ماهیت انعطاف‌پذیر و کیفی این اصل اغلب منجر به تفاسیر متفاوتی شده و بر لزوم بازتعریف آن تأکید می‌کند. این بخش، رویه قضایی دیوان را در سه پرونده کلیدی تجزیه و تحلیل می‌کند، معیارهای ضمنی انصاف را استخراج می‌کند و بر این اساس، یک مدل ترکیبی جدید برای تحدید حدود فلات قاره پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند با مناطق پیچیده‌ای مانند خلیج فارس تطبیق داده شود. اولین پرونده مهم، پرونده فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹) که شامل آلمان، دانمارک و هلند می‌شد، شاهد رد استفاده مکانیکی از خط هم فاصله و در عوض پذیرش انصاف به عنوان اصل اساسی برای تعیین حدود بود. دیوان تأکید کرد که عواملی مانند طول خطوط ساحلی و دسترسی عادلانه به منابع طبیعی باید در تصمیم‌گیری در نظر گرفته شوند. این رویکرد نشان داد که عدالت صرفاً یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه می‌تواند با معیارهای عینی مانند تناسب جغرافیایی تکمیل شود (Azarakhsh, 2022). در پرونده تونس/لیبی (۱۹۸۲)، دیوان با در نظر گرفتن شرایط خاص جغرافیایی و اقتصادی منطقه، از جمله وجود جزایر و نیازهای

فراتر رود. این مقاله بر بازتعریف اصل انصاف در تعیین حدود فلات قاره تمرکز دارد و یک مدل ترکیبی را پیشنهاد می‌کند که معیارهای کمی (مانند داده‌های ژئوفیزیکی و طول خط ساحلی) و عناصر کیفی (مانند نیازهای اقتصادی و شرایط ژئوپلیتیکی) را با الهام از رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری ادغام می‌کند (Aalizadeh et al., 2024).

– دهقانی (۲۰۰۹) در پایان نامه خود با عنوان تحدید حدود فلات قاره در خلیج فارس بیان نموده: بخش عمده‌ای از اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی دریایی در فلات قاره متمرکز است. فلات قاره از نظر منابع مختلف بسیار غنی است، از جمله نفت و گاز که برای اقتصاد جهانی از اهمیت حیاتی برخوردار است. تعیین حدود دریایی، به ویژه تعیین حدود و مرزبندی فلات قاره، یکی از موضوعات حقوق بین‌الملل است که در دهه‌های اخیر اهمیت بیشتری یافته است. در میان مناطق دریایی، خلیج فارس یکی از مهمترین آنهاست. اهمیت سیاسی، اقتصادی و استراتژیک خلیج فارس توسط بسیاری از کشورها در طول تاریخ به رسمیت شناخته شده است (Dehghani, 2009).

– صیرفی (۱۴۰۲) در مقاله خود با عنوان بررسی ماده ۱۲۱ (۳) کنوانسیون حقوق دریاها در پرتو رأی داوری دریای چین جنوبی با اشاره ویژه به مرزهای دریایی تحدید نشده ایران در خلیج فارس بیان نموده: ماده ۱۲۱ کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها مربوط به جزایر رژیم است. در حالی که بند (۱) ماده ۱۲۱ اصطلاح «جزیره» را تعریف می‌کند، بند ۲ مقرر می‌دارد که یک جزیره متعلق به یک کشور ساحلی حق دارد از همان مناطق دریایی سرزمین اصلی، یعنی: دریای سرزمینی، منطقه مجاور، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره، برخوردار باشد. با این حال، بند (۳) ماده ۱۲۱، استثنایی بر قاعده ذکر شده در بند (۲) قائل می‌شود و «[صخره‌هایی] که نمی‌توانند سکونتگاه انسانی یا حیات اقتصادی خود را حفظ کنند» را از داشتن منطقه انحصاری اقتصادی یا فلات

توسعه‌ای، اصل انصاف را به صورت انعطاف‌پذیری اعمال کرد و بر اهمیت ایجاد تعادل بین حقوق هر دو طرف تأکید نمود.

این حکم، لزوم در نظر گرفتن عوامل اقتصادی و ژئوپلیتیکی را در کنار معیارهای جغرافیایی برجسته کرد. به طور مشابه، در پرونده نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲)، دیوان تأثیر جزایر کوچک بر تحدید حدود را بررسی کرد و برای جلوگیری از تخصیص نامتناسب دریایی، به اصل انصاف استناد نمود و به طور ضمنی معیارهایی مانند «دسترسی بدون قطع» و «تناسب منابع» را معرفی نمود (Azarkasht et al., 2022). این تصمیمات نشان می‌دهد که اگرچه دیوان به صراحت چارچوبی عینی برای انصاف ارائه نکرده است، اما به طور ضمنی ترکیبی از معیارها از جمله تناسب طول ساحل، دسترسی به منابع و شرایط خاص منطقه‌ای را به کار گرفته است. با این حال، فقدان یک مدل سیستماتیک، اعمال این اصل را به ویژه در مواردی مانند خلیج فارس، که در آن ادعاهای همپوشانی و تنش‌های ژئوپلیتیکی غالب است، چالش برانگیز کرده است (Moeini, 2022). بنابراین، این مطالعه توسعه یک مدل ترکیبی را پیشنهاد می‌نماید که این معیارهای پراکنده را در یک چارچوب منسجم ادغام می‌کند. این مدل شامل سه جزء کلیدی می‌باشد:

- معیارهای کمی: استفاده از داده‌های ژئوفیزیکی (مانند عمق و شیب فلات قاره) و اندازه‌گیری طول خط ساحلی برای تعیین مرزهای اولیه، با الهام از پرونده دریای شمال؛

- معیارهای کیفی: در نظر گرفتن نیازهای اقتصادی و نگرانی‌های ژئوپلیتیکی کشورهای ساحلی (مانند جلوگیری از دسترسی به خشکی)، با الهام از حکم تونس/لیبی؛

- سازوکار اجرا: ایجاد یک نهاد منطقه‌ای تحت نظارت سازمان ملل متحد یا کمیسیون حدود فلات قاره برای ارزیابی و اجرای این معیارها، بر اساس تأکید دیوان بین‌المللی دادگستری بر انصاف و تعادل در پرونده نیکاراگوئه/کلمبیا.

این مدل ترکیبی نه تنها انعطاف‌پذیری اصل انصاف را حفظ می‌کند، بلکه با عینی‌سازی آن از طریق داده‌های علمی و سازوکارهای نهادی، قابلیت اجرای آن را در مناطق پیچیده‌ای مانند خلیج فارس افزایش می‌دهد. به عنوان مثال، در اختلاف میدان آرش که شامل ایران، کویت و عربستان سعودی می‌شود، این مدل می‌تواند با تجزیه و تحلیل داده‌های ژئوفیزیکی مشترک و در نظر گرفتن نیازهای اقتصادی هر کشور، یک راه حل منصفانه و پایدار ارائه دهد (Klein, 2021). بنابراین، تجزیه و تحلیل رویه قضایی دیوان نه تنها مبنایی برای تعریف مجدد انصاف، بلکه مبنایی برای توسعه یک مدل نوآورانه برای حل و فصل اختلافات فلات قاره در سطح جهانی فراهم می‌نماید.

تحلیل مصداقی اختلافات واقعی فلات قاره ایران

در طول چند دهه گذشته، اختلافات مرزی دریایی ایران با همسایگان خلیج فارس عمدتاً حول چهار موضوع پیچیده بوده است: با کویت و عربستان سعودی بر سر میدان گازی آرش؛ با امارات متحده عربی بر سر سه جزیره و فلات قاره مجاور؛ و با قطر و سایر کشورهای ساحلی بر سر تعیین حدود فلات قاره. شاید قابل توجه‌ترین مورد، مسئله آرش باشد که به دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد، زمانی که به ایران و کویت امتیازات همپوشانی اعطا شد و در نتیجه ابهام قضایی مداوم وجود داشت. تلاش‌های مداوم در مذاکرات دوجانبه برای رسیدن به یک مرز دریایی قابل قبول برای طرفین شکست خورده است و هر طرف گهگاه تمایل خود را برای توسعه یکجانبه این میدان ابراز می‌کند (Piri Damaq & Razmpa, 2019). این وضعیت در سال‌های اخیر با ورود عربستان سعودی به یک توافق توسعه مشترک با کویت، اقدامی که تهران آن را به شدت غیرقانونی دانسته و استدلال نموده که هرگونه بهره‌برداری مستلزم رضایت و مشارکت صریح ایران بوده، به اوج خود رسیده است. مواضع کویت و عربستان سعودی متحد مانده است و بارها اصرار دارند که تنها آن‌ها حق حاکمیت انحصاری بر

تطبیق عمیق آرای دیوان بین‌المللی دادگستری با شرایط خلیج

فارس و منافع حقوقی ایران

رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد تحدید حدود دریایی، مخصوصاً همانطور که در پرونده‌های فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹) و فلات قاره تونس و لیبی (۱۹۸۲) نمونه‌برداری شده است، مجموعه‌ای غنی از اصول را ارائه می‌دهد که مستقیماً با ساختار خاص خلیج فارس و منافع دریایی ایران مرتبط می‌باشند (Bisson et al., 2014). در هر دو پرونده مهم، دیوان از اعمال سفت و سخت و کلیشه‌ای اصل فاصله برابر فاصله گرفت و در عوض استدلال خود را بر اصل انصاف بنا نهاد؛ اینکه راه‌حل‌ها باید به نتایج معقول و عادلانه برای طرفین درگیر منجر شوند. دیوان به طور ضمنی اذعان کرد که هر منطقه دریایی واقعیت جغرافیایی و زمین‌شناسی متمایزی دارد (Behjati, 2024). در خلیج فارس، این واقعیت‌ها توسط یک دریای نیمه محصور، جزایر متعدد و خطوط ساحلی بسیار ناهموار تعریف می‌شوند، خصوصیات که به جای اعمال مکانیکی قوانین، نیاز به استدلال حقوقی انعطاف‌پذیر دارند. برای ایران، این رویکرد، استدلال حقوقی جهت تطبیق فلات قاره و تحدید حدود دریایی با ماهیت خاص خلیج فارس را تقویت می‌نماید. تمرکز دیوان بر شرایط مرتبط، از جمله وجود جزایر، طول خطوط ساحلی، دسترسی به منابع و پیکربندی کلی، به صورت از موضع دیرینه ایران مبنی بر اینکه خطوط تحدید حدود نه تنها باید هندسه ساحلی را منعکس کنند، بلکه باید از دسترسی موجود و بالقوه به منابع طبیعی زیرسطحی نیز محافظت کنند، پشتیبانی می‌کند.

در عمل، اتکای مکرر دیوان بین‌المللی دادگستری به تناسب (رابطه بین خط ساحلی و منطقه دریایی) و ملاحظات مربوط به امتداد طبیعی، مبنای قانونی را برای ایران فراهم می‌کند تا خطوط هم فاصله ساده را به چالش بکشد، به ویژه در مواردی که این خطوط به دلیل عدم تقارن شمال و جنوب خلیج فارس یا جغرافیای شلوغ

منطقه منابع را دارند و از ایران می‌خواهند که در مورد مرزهای مربوطه مذاکره کند، در حالی که بر مذاکرات مشترک به جای چارچوب دوجانبه‌ای که تهران فقط با کویت ترجیح می‌دهد، اصرار دارند (Sirafi, 2023). تلاش‌های متعدد در مذاکرات فنی و حقوقی، از جمله چندین دور مذاکرات در طول دهه گذشته، نتوانسته است این اختلاف اساسی را حل کند. اخیراً، هر دو طرف لفاظی‌های خود را تشدید و تهدید به توسعه یکجانبه نموده که این امر دشواری‌های تطبیق منافع منطقه‌ای، هنجارهای حقوقی بین‌المللی و بی‌اعتمادی دیرینه را برجسته می‌نماید.

یک چالش مرزی موازی بین کشورهای ایران و امارات متحده عربی در مورد تعیین حدود فلات قاره و حاکمیت بر جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک ایجاد گردیده و گرچه توافقات جزئی در مورد بخش‌های خاصی از فلات قاره، به صورت معمول بر طبق اصول فاصله مساوی، همانطور که توسط حقوق بین‌الملل توصیه گردیده و در معاهدات دوجانبه منتخب منعکس گردیده، حاصل شده است، اما حساس‌ترین مناطق نزدیک به این جزایر همچنان حل نشده باقی مانده‌اند (Rezaei Pouzanjani, 2024). امارات متحده عربی بارها خواستار داوری بین‌المللی یا حتی ارجاع پرونده به دیوان بین‌المللی دادگستری شده است. با این حال، دولت ایران با استناد به حاکمیت تثبیت گردیده و منافع استراتژیک خود، مذاکرات مستقیم یا حفظ وضع موجود را ترجیح داده است. این بن‌بست با فشار دیپلماتیک هماهنگ توسط کشورهای عربی خلیج فارس و تأکید دوره‌ای آن‌ها بر همبستگی شورای همکاری خلیج فارس تشدید گردیده است (Rothwell & Stephens, 2016). این اختلاف مداوم نه تنها بهره‌برداری از منابع را محدود می‌نماید، بلکه روابط دیپلماتیک را نیز پیچیده کرده، به صورتی که هر مرحله از تشدید تنش، اعتماد را از بین برده و بر توافقات آتی فلات قاره در سراسر خلیج فارس سایه می‌اندازد.

مناطق کلیدی (مانند جزایر و میادین مورد مناقشه نزدیک مانند آرش) منطقه اقتصادی ایران را به طور نامتناسبی محدود می‌کنند (Pouzanjani, 2024). رویکرد تطبیق‌پذیر و مبتنی بر شرایط دیوان بین‌المللی دادگستری، مذاکرات و راه‌حل‌های منطقه‌ای را تشویق می‌نماید که با ترجیح اعلام شده ایران برای توافقات دریایی دو یا چندجانبه که استفاده تاریخی، نیازهای امنیتی و دسترسی عادلانه به منابع را در نظر می‌گیرند، سازگاری دارد. منطق دیوان، فرمول‌های یکسان برای همه را رد و تضمین می‌نماید که ایران می‌تواند ترتیبات مرزی را که منافعش را پیش می‌برد، دنبال کند، چه در تضمین دسترسی به هیدروکربن‌های فراساحلی، تدوین ادعاهای اساسی در آب‌های اطراف جزایرش، یا حفظ انعطاف‌پذیری در ادعاهای فلات قاره‌اش (Sedaghat, 2018). احکام مهم دیوان بین‌المللی دادگستری، توجیه قانونی و اهرم عملی را برای ایران فراهم می‌نماید تا نتایج متناسب و مبتنی بر واقعیت را در عرصه پیچیده حقوقی و مادی خلیج فارس دنبال نماید.

واکاوی رویکرد و عملکرد عملی ایران در بهره‌گیری از رویه دیوان در زمینه ذیحق بودن در اختلافات فلات قاره

رویکرد ایران در اثبات ادعاهای برحق خود در اختلافات فلات قاره خلیج فارس، ترکیبی از تعامل حقوقی رسمی و توسل استراتژیک به رویه قضایی بین‌المللی را نشان می‌دهد. در طول سال‌ها، ایران تلاش کرده است تا با ارجاع به اصول کلیدی تدوین‌شده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، به‌ویژه اصول مطرح‌شده در پرونده‌های فلات قاره دریای شمال و تونس و لیبی، استدلال‌های خود را در جلسات مشورتی با نهادهای داخلی و در تبادلات دیپلماتیک، تقویت کند (Hayati, 2017). این ارجاعات، مبنایی برای ادعای ایران مبنی بر اینکه انصاف، با هدایت «شرایط مرتبط» و زمینه‌های جغرافیایی منحصربه‌فرد، باید هرگونه تحدید حدود منطقه‌ای را شکل دهد، به‌ویژه با توجه به

واقعیت‌های پیچیده فیزیکی و سیاسی خلیج فارس، قرار می‌گیرد (Dehghani, 2009). در عمل، استفاده ایران از دکتین دیوان بین‌المللی دادگستری بر ایجاد تناسب در تخصیص فضاهای دریایی متمرکز بوده است و اغلب به اولویت راه‌حل‌های منصفانه بر اعمال سختگیرانه فاصله برابر اشاره می‌کند. اسناد سیاستی، نامه‌های دیپلماتیک و سوابق مذاکرات ایران اغلب به لزوم بررسی صحیح ویژگی‌های ژئومورفولوژیکی، نفوذ جزایر و پیکربندی‌های ساحلی اشاره نموده که حاکی از رویکرد ظریف دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد (Hashemi, 2019). با این وجود، اگرچه این ارجاعات، جایگاه حقوقی ایران را تقویت کرده، اما تبدیل چنین استدلال حقوقی به توافق‌های دریایی ملموس با کشورهای همسایه خلیج فارس با چالش‌های ساختاری و سیاسی، از جمله تفسیرهای متضاد و سوءظن‌های ریشه‌دار، مواجه گردیده است. با این وجود، دیپلماسی حقوقی ایران، تعهد راسخ خود را به شکل‌دهی انتظارات منطقه‌ای حول استانداردهای دیوان بین‌المللی دادگستری، حتی زمانی که امکان مراجعه مستقیم به دیوان وجود ندارد، نشان می‌دهد. ایران با تلفیق مداوم استدلال دیوان بین‌المللی دادگستری در ادعاهای حقوقی خود، نه تنها حقوق خود را در گفتمان بین‌المللی مشروعیت می‌بخشد، بلکه به کشورهای همتای خود نیز تمایل به مذاکره اصولی را نشان می‌دهد (Sirafi, 2021). این استراتژی، اگرچه همیشه به راه‌حل سریع منجر نمی‌شود، به ایران اجازه داده تا به عنوان یک کشور ساحلی خلیج فارس که قصد دارد مشروعیت حقوق فلات قاره خود را از طریق منشور حقوق بین‌الملل تثبیت گردیده حفظ نماید، موضعی معتبر و اصولی داشته باشد.

تحلیل انتقادی آرای تفسیری اخیر دیوان بین‌المللی دادگستری و بومی‌سازی معیار ذیحق بودن

تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد تعریف حقوق کشورها در اختلافات فلات قاره، چالش‌های قابل توجه و

نامحدود بوده و بخش زیادی از آن را به صلاحدید قضایی و تفسیر متغیر واگذار می‌نمایند (Heydar & Daramir, 2021). رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری، همانطور که در مواردی مانند نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲) و نظرات مشورتی اخیر نشان داده شده است، به سمت یک رویکرد حساس به زمینه حرکت می‌کند که بر تعادل بین فرمالیسم حقوقی و عدالت عملی تأکید دارد (Sohrabi Malayoosefi, 2022). با این حال، این آزادی با خطر ابهام حقوقی، به ویژه در مناطق پیچیده‌ای مانند خلیج فارس، که در آن منافع دیرینه، صلاحیت‌های همپوشانی و جغرافیای خاص، استانداردهای جهانی دیوان بین‌المللی دادگستری را تضعیف می‌کند، متعادل می‌گردد. منتقدان ادعا می‌نمایند که دیوان گاهی اوقات با تکیه بیش از حد بر مفهوم «شرایط مرتبط»، از معیارهای حیاتی طفره رفته است، به این علت بازیگران منطقه‌ای دارای استاندارد ثابتی برای سنجش حقوق مشروع نمی‌باشند.

برای منطقه خلیج فارس، تطبیق واقع‌بینانه یا بومی‌سازی معیارهای حقوق مشروع دیوان بین‌المللی دادگستری نیازمند رویکردی پیچیده است که واقعیت‌های منطقه‌ای را در گفتمان حقوقی بین‌المللی ادغام نماید. به عنوان نمونه، کشور ایران باید فراتر از بررسی متنی به استدلال‌های انصاف روی آورد و استدلال خود را بر اساس رویه‌های گذشته، استفاده مداوم از منابع و ماهیت متمایز خطوط ساحلی و جزایر خلیج فارس قرار دهد (شاکری و پورباقرانی، ۱۴۰۰: ۹۳). زمینه‌های محلی، تمایل دیوان بین‌المللی دادگستری به اولویت دادن به تعادل حقوقی عمومی بر مشروعیت تاریخی و فرهنگی در تصمیمات خود را رد می‌نمایند. ایران با مستندسازی سیستماتیک تداوم و وسعت حضور ایران و با مشارکت کارشناسان دانشگاهی بی‌طرف برای حمایت از ادعاها با پشتوانه جغرافیایی و تاریخی، می‌تواند مسئله حقوق را به صورتی بازتعریف و اصلاح نماید که به طور منصفانه‌تری ویژگی‌های خلیج فارس را شامل شود (Kazemi & Asghari

فرصت‌های جدیدی را برای ایران در تلاش برای محافظت از منافع خود در خلیج فارس ایجاد می‌کند (Salehi, 2021). نظرات اخیر دیوان بین‌المللی دادگستری، به ویژه آنهایی که «شرایط مرتبط» و رابطه پیچیده بین رویه منصفانه و قوانین سختگیرانه حقوقی را توضیح می‌دهند، استانداردهایی را که کشورها باید برای اثبات اعتبار ادعاهای خود به آن‌ها پایبند باشند، تغییر داده‌اند (Sirafi, 2015). هدف اصلی ایران توسعه یک مدل محلی است که از استانداردهای بین‌المللی آگاه باشد. این مدل نه تنها باید کاستی‌های تفسیرهای اخیر دیوان بین‌المللی دادگستری را برجسته کند، بلکه عوامل جغرافیایی، تاریخی و حقوقی خاص منطقه خلیج فارس را نیز در نظر بگیرد. این مدل باید بر اهمیت استفاده تاریخی از اشیاء، طرح پیچیده دریاها و جزایر منطقه و نیاز به نمونه‌های محلی برای تعریف حقوق تأکید کند. این جنبه‌ها اغلب به طور کلی یا در تحلیل‌های غربی انجام شده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری نادیده گرفته می‌شوند. برای تبدیل ایده‌ها به اقدام عملی، ایران می‌تواند یک استراتژی چند مرحله‌ای را دنبال کند؛ نخست، باید مطالعات دقیقی در مورد جغرافیا و تاریخچه حضور و فعالیت‌های خود در مناطق مورد مناقشه انجام دهد؛ و دوم، ایران باید به طور فعال در بحث‌ها با کشورهای همسایه و کارشناسان شرکت کند (Tonkaboni, 2021). در طول این بحث‌ها، باید تغییرات در تفاسیر دیوان بین‌المللی دادگستری را به دقت ارزیابی کند و آن‌ها را به عنوان دستورالعمل‌هایی که می‌توانند با شرایط محلی تطبیق داده شوند، نه به عنوان قوانینی انعطاف‌ناپذیر، در نظر بگیرد.

تصمیمات تفسیری اخیر دیوان بین‌المللی دادگستری مفهوم «شایستگی» را در دعاوی فلات قاره شکل داده و بیشتر بر معیارهای انعطاف‌پذیری مانند «شرایط مرتبط»، تناسب جغرافیایی و راه‌حل‌های عادلانه تمرکز دارد. با این حال، با بررسی دقیق‌تر، مشخص می‌شود که اگرچه این معیارها دامنه قابل توجهی را برای خرد حقوقی دولت‌ها باز می‌کنند، اما مبهم، از قبل تعیین گردیده و

(Marzidareh, 2023). جهت نیل به این مقصود، به جای تکیه

صرف بر معیارهای کاربردی دکترین یا فقه، ایران می‌تواند با ارائه یک مدل توجیهی که مجموعه «شرایط مرتبط» را به معیارهای صریح و وابسته به زمینه تبدیل می‌کند که با پتانسیل‌ها و چالش‌های منطقه سازگارتر است، موضع خود را تقویت نماید.

راهکارهای حقوقی برای حل اختلافات فلات قاره

حل اختلافات فلات قاره نیازمند راه‌حل‌های حقوقی است که نه تنها به حقوق بین‌الملل پایبند باشند، بلکه عملاً در زمینه‌های پیچیده‌ای مانند خلیج فارس نیز قابل اجرا باشند. این بخش سازوکارهای حقوقی نوآورانه‌ای را بر اساس مدل ترکیبی پیشنهادی ارائه می‌دهد که اصل انصاف را با معیارهای کمی و کیفی ادغام می‌کند تا ابهام را کاهش داده و راه‌حل پایدار را ترویج دهد: الف) تقویت اصل توافق و مذاکره از طریق عینیت بخشی به

انصاف

مذاکرات و توافقات دوجانبه، به عنوان روش‌های مسالمت‌آمیز مورد تأیید کنوانسیون‌های حقوق دریاها در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲، می‌توانند در حل اختلافات فلات قاره مؤثر باشند. با این حال، موفقیت آن‌ها نیازمند چارچوبی عینی‌تر است. مدل ترکیبی پیشنهادی، با گنجانیدن معیارهای کمی مانند تناسب خط ساحلی و داده‌های ژئوفیزیکی، مذاکرات انتزاعی را به نتایج ملموس‌تری تبدیل می‌کند (Sirghani & Jalilian, 2022). به عنوان مثال، توافقات بین ایران و کویت در مورد میدین نفتی مشترک نشان می‌دهد که مذاکرات با پشتیبانی داده‌های علمی می‌تواند تنش‌ها را کاهش داده و چارچوبی قانونی برای بهره‌برداری مشترک ایجاد کند. این رویکرد، که از تأکید دیوان بین‌المللی دادگستری بر تناسب جغرافیایی در پرونده دریای شمال (۱۹۶۹) الهام گرفته شده است، انصاف در مذاکرات را عملیاتی می‌کند.

ب) استفاده از روش‌های جایگزین حل اختلاف بر اساس مدل

ترکیبی

روش‌های روش‌های جایگزین حل اختلاف، مانند میانجیگری و مصالحه، می‌توانند راه‌حل‌های منصفانه و مقرون‌به‌صرفه‌ای ارائه دهند. مدل ترکیبی پیشنهادی، این روش‌ها را با ایجاد کمیسیون‌های منطقه‌ای برای تجزیه و تحلیل داده‌های ژئوفیزیکی و ارائه توصیه‌هایی بر اساس عدالت عینی تقویت می‌کند. این کمیسیون‌ها، با الهام از تأکید دیوان بین‌المللی دادگستری بر تعادل در پرونده تونس/لیبی (۱۹۸۲)، می‌توانند به عنوان میانجی‌های بی‌طرف عمل کرده و از دعاوی پرهزینه جلوگیری کنند (Jafari Valadani, 2015). به عنوان مثال، در خلیج فارس، ایجاد چنین کمیسیونی می‌تواند با بررسی داده‌های مشترک، حل و فصل سریع و منصفانه را تسهیل کند.

ج) ارجاع هدفمند به دیوان بین‌المللی دادگستری با پیش‌نیاز عینی‌سازی

در مواردی که مذاکرات و روش‌های جایگزین حل اختلاف شکست می‌خورند، ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری یا دادگاه‌های داوری می‌تواند مؤثر باشد. با این حال، این مطالعه پیشنهاد می‌کند که چنین ارجاعاتی تنها پس از اعمال مدل ترکیبی انجام شود تا اطمینان حاصل شود که دیوان بین‌المللی دادگستری بر معیارهای عینی (به عنوان مثال، داده‌های علمی و تناسب منابع) تکیه می‌کند (Kazemi & Asghari Marzidareh, 2023). اگرچه دیوان بین‌المللی دادگستری به صورت مؤثر در مواردی مانند دریای شمال (۱۹۶۹) و نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲) انصاف را اعمال نموده است، اما فقدان یک چارچوب عینی گاهی اوقات منجر به ابهام شده است (Khani Bahador, 2023). مدل پیشنهادی می‌تواند به دیوان بین‌المللی دادگستری کمک نماید تا احکام دقیق‌تر و قابل اجراتری، به ویژه در زمینه پیچیده خلیج فارس، صادر کنند.

د) تدوین کنوانسیون‌های منطقه‌ای بر اساس مدل انصاف ترکیبی

دیپلماسی پیشگیرانه، از طریق مذاکرات اولیه و تدوین چارچوب‌های قانونی برای مدیریت اختلاف، می‌تواند از تشدید تنش‌ها جلوگیری نماید (Alizadeh & Zamani, 2024). این رویکرد به ویژه در مواردی مؤثر است که اختلافات مرزی به دلیل عوامل تاریخی و سیاسی تشدید می‌شوند.

راهکارهای عملی

حل اختلافات فلات قاره در خلیج فارس نیازمند راهکارهای عملی است که اصول حقوقی، به ویژه اصل عینی انصاف که در مدل ترکیبی پیشنهاد شده است را اجرا نماید. این بخش بر عملیاتی کردن مدل تمرکز دارد و پیشنهادهایی ارائه می‌دهد که نه تنها چالش‌های فنی و اجرایی را برطرف می‌کند، بلکه همکاری منطقه‌ای را نیز تقویت می‌کند:

الف) اشتراک‌گذاری داده‌های علمی در چارچوب مدل ترکیبی

اشتراک‌گذاری داده‌های ژئوفیزیکی و هیدروگرافی بین کشورهای ساحلی سنگ بنای مدل ترکیبی پیشنهادی است که دقت تعیین حدود فلات قاره را افزایش می‌دهد. این مطالعه پیشنهاد می‌کند که به جای تبادل صرف اطلاعات، باید پایگاه‌های داده مشترک تحت نظارت یک نهاد منطقه‌ای برای تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از معیارهای عینی مانند عمق، شیب فلات قاره و تناسب خط ساحلی ایجاد شود (Mohammadi, 2023). این رویکرد، که از تأکید دیوان بین‌المللی دادگستری بر معیارهای جغرافیایی در پرونده دریای شمال (۱۹۶۹) الهام گرفته شده است، اختلافات تفسیری را کاهش داده و اعتماد بین کشورها را تقویت می‌کند. به عنوان مثال، در اختلاف میدان آرش، چنین پایگاه داده‌ای می‌تواند نقشه‌های مورد قبول طرفین را به عنوان مبنایی منصفانه برای مذاکرات ارائه دهد.

ب) ایجاد یک صندوق مشترک برای حمایت از مطالعات علمی به نفع برابری

توسعه کنوانسیون‌ها و توافق‌نامه‌های منطقه‌ای می‌تواند تفسیر و اجرای حقوق بین‌المللی دریایی را هماهنگ کند. این مطالعه توصیه می‌کند که چنین کنوانسیون‌هایی بر اساس مدل ترکیبی باشند تا انصاف را از طریق معیارهای خاص (به عنوان مثال، طول خط ساحلی، داده‌های ژئوفیزیکی و نیازهای اقتصادی) تعریف کنند. با الهام از تمرکز دیوان بین‌المللی دادگستری بر تعادل در رویه قضایی خود، این رویکرد می‌تواند تنش‌ها را کاهش داده و مدیریت پایدار منابع را در خلیج فارس ترویج دهد (Riyazi, 2022). به عنوان مثال، توافق‌نامه‌های دوجانبه در مورد میادین مشترک می‌تواند زمانی که در یک کنوانسیون منطقه‌ای سیستماتیک گنجانده شوند، مؤثرتر شوند. این چارچوب ابهامات قانونی را روشن می‌کند و مدلی برای همکاری منطقه‌ای ارائه می‌دهد.

راهکارهای سیاسی

الف) تقویت همکاری منطقه‌ای و ایجاد سازوکارهای اعتمادسازی

همکاری منطقه‌ای و توسعه سازوکارهای اعتمادسازی می‌تواند به کاهش تنش‌ها و افزایش اعتماد متقابل بین کشورهای ساحلی خلیج فارس کمک کند. به اشتراک گذاشتن اطلاعات، سازماندهی جلسات منطقه‌ای و ایجاد نهادهای مشترک برای مدیریت منابع دریایی از جمله راهبردهای پیشنهادی می‌باشد:

ب) مشارکت سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای تسهیل حل اختلاف

سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و نهادهایی مانند کمیسیون حقوق بین‌الملل می‌توانند نقش میانجی‌گری در حل اختلافات فلات قاره ایفا کنند (Jafari Valadani, 2015). استفاده از قطعنامه‌ها و توصیه‌های این سازمان‌ها می‌تواند به کاهش تنش‌ها کمک کند.

ج) استفاده از دیپلماسی پیشگیرانه برای جلوگیری از تشدید اختلافات

نتیجه‌گیری

تصمیمات حقوقی دیوان بین‌المللی دادگستری نقش مهمی، هرچند نه همیشه واضح، در حل و فصل اختلافات بر سر فلات قاره در خلیج فارس ایفا کرده‌اند. این تصمیمات بر نحوه رسیدگی و مذاکره کشورها در مورد ادعاهای حقوقی خود تأثیر گذاشته است. دیوان در مواردی مانند پرونده دریای شمال تونس/لیبی و پرونده نیکاراگوئه/کلمبیا احکام مهمی صادر نموده است. این تصمیمات اصول مهمی مانند انصاف نسبت به عوامل مرتبط و عدالت جغرافیایی را تقویت کرده‌اند. دیوان از قوانین سختگیرانه و ایستا فاصله گرفته و در عوض بر یافتن راه‌حلهایی که منعکس‌کننده وضعیت واقعی و استفاده از زمین، بر اساس اطلاعات علمی عینی هستند، تمرکز کرده است. رویکرد تطبیقی و متفکرانه دیوان بین‌المللی دادگستری، مبنای حقوقی مهمی برای تدوین ادعاها فراهم می‌نماید. این ادعاها نه تنها ویژگی‌های جغرافیایی خاص منطقه، بلکه رویه‌های تاریخی و روابط اقتصادی آن را نیز در نظر می‌گیرند. اگرچه تصمیمات حقوقی دیوان از ادعاهای ایران در سطح بین‌المللی حمایت می‌کند، اما غالباً محدودیت‌های مهم را نادیده می‌گیرد. این وضعیت، همراه با بی‌اعتمادی عمیق و منافع متضاد بین کشورهای همسایه، تبدیل این ایده‌های حقوقی به توافقات ملموس و قابل قبول برای همه در منطقه را دشوار می‌نماید. با توجه به این پیچیدگی‌ها، تعامل ایران با دیوان بین‌المللی دادگستری، پتانسیل و چالش‌های حل و فصل اختلافات در سطح بین‌المللی را نشان می‌دهد. پیروی از استانداردهای دیوان بین‌المللی دادگستری، جایگاه حقوقی ایران را بهبود می‌بخشد، اعتبار ادعاهای آن را افزایش می‌دهد و بحث‌های منصفانه و آگاهانه مطابق با هنجارهای بین‌المللی را تشویق می‌کند. این رویکرد به جلوگیری از اقدامات یکجانبه کمک کرده و از مذاکرات با سایر کشورها، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، پشتیبانی می‌نماید.

هزینه‌های بالای مرتبط با انجام مطالعات ژئوفیزیکی و هیدروگرافی، به ویژه برای کشورهایی با منابع محدود، یک چالش جدی است. این مطالعه ایجاد یک صندوق مشترک منطقه‌ای، با حمایت همه کشورهای ساحلی خلیج فارس، را برای پوشش هزینه‌های چنین مطالعاتی پیشنهاد می‌کند. این صندوق که در چارچوب مدل ترکیبی فعالیت می‌کند، می‌تواند پروژه‌های علمی مشترک را تأمین مالی نموده و از یافته‌های آن‌ها برای اجرای عدالت عینی، مانند ارزیابی تناسب منابع، استفاده نماید (Sedaghat, 2018). این راه‌حل با الهام از تأکید دیوان بین‌المللی دادگستری بر تعادل اقتصادی در پرونده تونس/لیبی (۱۹۸۲)، کشورهای کمتر توسعه‌یافته را قادر می‌سازد تا به طور مساوی در حل اختلاف مشارکت کنند و فرآیندهای اجرا را تسریع می‌بخشد.

ج) تشکیل کمیته‌های مشترک منطقه‌ای برای نظارت و اجرای تصمیمات

نظارت بر اجرای تصمیمات قضایی و داوری اغلب به دلیل فقدان سازوکارهای اجرایی قوی با چالش‌هایی روبرو است. مدل ترکیبی پیشنهادی، تشکیل کمیته‌های مشترک منطقه‌ای، متشکل از نمایندگان کشورهای اختلاف‌دار و تحت نظارت سازمان ملل متحد را توصیه می‌نماید. این کمیته‌ها به طور مداوم توافق‌نامه‌ها و احکام را بر اساس معیارهای عینی و کیفی مدل، مانند داده‌های علمی و نیازهای ژئوپلیتیکی، برای اطمینان از اجرای منصفانه، رصد می‌کنند (Sohrabi Malayoosefi, 2022). با الهام از حکم دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نیکاراگوئه علیه کلمبیا (۲۰۱۲) و تأکید آن بر جلوگیری از تبعیض، این سازوکار، از طریق گزارش‌دهی شفاف، می‌تواند از تخلفات جلوگیری نموده و اعتمادسازی کند. به عنوان مثال، در خلیج فارس، چنین کمیته‌هایی می‌توانند بر اجرای توافق‌نامه‌های مربوط به میادین مشترک نظارت نمایند.

تعارض منافع

EXTENDED ABSTRACT

The concept of “legal entitlement” as recognized in the jurisprudence of the International Court of Justice (ICJ) plays a critical role in resolving maritime boundary disputes, particularly those concerning the continental shelf. In these cases, the ICJ has moved beyond narrow textualist interpretations, instead adopting a dynamic approach that integrates legal, scientific, and equitable considerations. The continental shelf, defined under the 1958 Geneva Convention and the 1982 United Nations Convention on the Law of the Sea (UNCLOS), encompasses seabed areas rich in strategic resources such as hydrocarbons. According to UNCLOS Article 76, states may claim rights to the continental shelf up to 200 nautical miles, and in special circumstances, up to 350 miles if justified by scientific evidence (Alizadeh et al., 2024). The ICJ has repeatedly emphasized that entitlement to such rights must be substantiated by verifiable legal and scientific standards rather than unilateral political assertions. Importantly, this entitlement is not absolute; it must be reconciled with the rights of neighboring states to prevent unjust encroachment. This principle is central to the jurisprudence established in key rulings such as the North Sea Continental Shelf Cases (1969) and Nicaragua v. Colombia (2012), where the ICJ affirmed the need for a balance between state claims and international equity (Evans & Ioannides, 2023).

In evaluating entitlement claims, the ICJ relies heavily on core legal doctrines such as *equity*, *natural prolongation*, and *proportionality*, while also accounting for “relevant circumstances” that may include geographical configurations, historical usage, and socio-economic needs (Mohammadi, 2023). In the

context of Iranian maritime rights, these doctrines are especially pertinent due to the Gulf’s complex topography and strategic sensitivity. Iran’s maritime claims intersect with those of multiple neighboring states—most notably Kuwait, Saudi Arabia, the UAE, and Qatar—leading to overlapping assertions in resource-rich areas such as the Arash gas field. While UNCLOS provides a basic framework, the ICJ’s role in interpreting and applying these provisions ensures a contextualized resolution that respects both textual law and on-the-ground realities. The ICJ’s case law has clarified that claims based on mere geographical distance or legal formalism are insufficient without scientific support and equitable justification (Alizadeh & Zamani, 2024). For instance, the Court has consistently rejected mechanical equidistance lines in favor of adjusted boundaries when required by special features such as islands or concave coastlines (Azarakhsh, 2022). These judicial adjustments underscore the importance of integrating fairness into the legal reasoning process, particularly in semi-enclosed seas like the Persian Gulf.

Iran’s invocation of ICJ precedents in defense of its continental shelf rights reflects a deliberate legal strategy that blends doctrinal adherence with pragmatic adaptation. Specifically, Iran emphasizes the principles of equity and relevant circumstances in disputing overly simplistic delimitation claims from other Gulf states. In the Arash field case, for instance, Iran has contested joint development deals between Kuwait and Saudi Arabia, asserting that any exploitation must be contingent on its explicit consent and participation (Piri Damaq & Razmpa, 2019). Iran argues that the ICJ’s equity-based approach supports its claim, given the

geographical proximity, historical exploitation, and established patterns of resource sharing in the area (Rezaei Pouzanjani, 2024). Similarly, Iran has resisted UAE proposals to refer disputes over Abu Musa and the Tunb Islands to the ICJ, maintaining that such matters fall under Iranian sovereignty and should be resolved bilaterally. These positions align with Iran's broader preference for diplomatic negotiation over adjudication, although the ICJ's jurisprudence continues to serve as a normative reference for reinforcing legal legitimacy. Iran's engagement with ICJ case law is therefore strategic—it leverages international norms to advance its claims while avoiding forums that might challenge its sovereign assertions.

The ICJ's contribution to maritime dispute resolution extends beyond mere adjudication; it offers a jurisprudential framework that promotes the coexistence of legal certainty and contextual fairness. In particular, the principle of equity—though not strictly defined—has been developed through ICJ rulings to include geographic, economic, and historical variables. In cases like Libya/Tunisia and Nicaragua/Colombia, the Court considered not only the physical characteristics of the seabed but also the socio-political context and economic dependency of coastal states (Azarkasht et al., 2022). This has led to the emergence of a hybrid model of entitlement that balances quantitative metrics (such as coastal length and resource access) with qualitative factors (like development needs and geopolitical tensions). Scholars have proposed formalizing this hybrid approach into a “composite model” that could be applied uniformly across complex regions like the Persian Gulf (Moeini, 2022). Under this model, legal entitlement would be determined through a combination of scientific data, proportionality analysis, and regional dialogues. The Persian Gulf—with its narrow

geography, resource competition, and political rivalries—stands as a prime candidate for this model. It provides a testing ground for integrating universal legal standards with localized adaptations that reflect the region's unique historical and physical contours.

A major limitation of the ICJ's jurisprudence lies in its reliance on vague standards such as “relevant circumstances” and “equitable solutions,” which lack operational clarity. While this flexibility allows for case-by-case customization, it also leads to unpredictability and potential manipulation. Critics argue that by deferring too heavily to judicial discretion, the ICJ risks weakening its normative authority and creating space for inconsistent outcomes (Heydar & Daramir, 2021). This issue is particularly acute in the Persian Gulf, where states often interpret “equity” in self-serving ways, resulting in diplomatic stalemates and fragmented legal discourses. Iran, recognizing this challenge, has advocated for a contextual reinterpretation of ICJ standards that incorporates regional history, traditional use patterns, and socio-economic interdependence (Kazemi & Asghari Marzidareh, 2023). This localization of entitlement criteria aligns with recent scholarly efforts to develop “geo-legal” frameworks that reflect the specificities of enclosed and semi-enclosed seas. The goal is to create a transparent, evidence-based methodology for maritime delimitation that reduces arbitrariness while preserving the ICJ's equitable ethos. Iran's proposal for regional scientific databases, cooperative data sharing, and joint management committees is an attempt to institutionalize this vision and operationalize entitlement claims through tangible mechanisms (Sirafi, 2023).

Ultimately, the discourse on legal entitlement in ICJ jurisprudence reveals both its transformative potential and inherent fragilities. On one hand, it provides coastal states—like Iran—with a viable path to assert

and defend their maritime rights under the shield of international law. On the other, its reliance on open-ended principles necessitates careful contextual interpretation and regional consensus-building. For Iran, the ICJ's evolving jurisprudence offers a valuable legal toolkit, but its effectiveness hinges on Iran's ability to substantiate its claims through credible scientific, historical, and legal documentation. The challenge is not simply to invoke equity, but to demonstrate how equitable outcomes align with both regional stability and global legal norms. The Iranian case, with its layered history and strategic interests in the Gulf, exemplifies how entitlement is not merely a legal category but a dynamic interface between rights, responsibilities, and realities. By embracing a balanced and evidence-driven approach to continental shelf disputes, Iran can not only reinforce its legal standing but also contribute to the broader goal of peaceful maritime governance in a region long marked by contention.

References

- Aalizadeh, S., Barzegarzadeh, A., & Afrogh, A. (2024). Examining the Principle of Equity in the Delimitation of the Continental Shelf with Emphasis on the Jurisprudence of the International Court of Justice: Proposing a Hybrid Model for Dispute Resolution in the Persian Gulf. *Legal Studies in Digital Age*, 3(3), 14-36.
<https://doi.org/10.61838/kman.lsd.3.3.8>
- Alizadeh, S., & Zamani, S. Q. (2024). Revisiting the Concept of Stakeholder in Light of ECHR Jurisprudence. *Public Law Research*, 16, 1-19.
- Azarakhsh, M. (2022). *Referring Continental Shelf Disputes to the International Court of Justice*. International Law Publications.
- Azarkasht, M., Zarei, M., & Vojdani Esghavi, H. (2022). Delimitation of the Persian Gulf Continental Shelf in Light of International Law (With a Focus on Security in Maritime Zones Delimitation). *Maritime Security Journal*, 49, 57-80.
- Behjati, M. (2024). The Principle of Non-Cutoff: A Fundamental Rule in Maritime Delimitation. *Legal Civilization*, 7, 113-130.
- Bisson, L., Gustafson Juras, C., Noyes, J. E., & Franks, E. (2014). *The International Law of the Sea*. Jangal.
- Dehghani, R. (2009). *Continental Shelf Delimitation in the Persian Gulf*.
- Esfehad, S., & Najafi, A. (2019). Challenges of Enclosed and Semi-Enclosed Maritime Zones in the Persian Gulf. *International Law Studies Journal*, 12(3), 45-67.
- Evans, M., & Ioannides, N. A. (2023). The International Court of Justice and the Law of the Sea Dispute Settlement System. In S. Achilles & M. Lisa (Eds.), *Research Handbook on the International Court of Justice*. Edward Elgar.
- Hashemi, R. (2019). The Role of Mediation and Arbitration in Continental Shelf Dispute Settlement. *Journal of International Law and Arbitration*, 11(2), 60-78.
- Hayati, S. (2017). *Jurisdiction of the ICJ and ITLOS in Maritime Delimitation* (Publication Number Master's thesis) Shiraz University].
- Heydar, A., & Daramir, M. (2021). Overlapping Continental Shelf Claims Among Neighboring States. *Border and Maritime Studies*, 8(2), 78-94.
- Jafari Valadani, A. (2015). Maritime Border Separation of Iran in the Persian Gulf with Emphasis on Joint Oil and Gas Fields. *Global Politics*, 14, 39-72.
- Kazemi, A., & Asghari Marzidareh, Z. (2023). The Role of ITLOS in Resolving Disputes on Navigation, Provisional Measures, and Delimitation. *Futures Studies and Policy Planning*, 31, 57-79.
- Khani Bahador, S. (2023). *The 1982 Convention and the Delimitation of the Continental Shelf*. University of Tehran Press.
- Khodaparast, Y., & Sayyadi, M. (2017). *Joint Oil and Gas Fields of Iran: Challenges, Opportunities, and Future Outlook*. Political Sciences & International Relations Press.
- Kiani, E. (2016). Legal Regime Governing the Persian Gulf (Status of Maritime Border Delimitation). 7th International Conference on Economics and Management,
- Klein, N. (2021). Iran and Its Encounters with the International Court of Justice. *Melbourne Journal of International Law*, 21(3), 620.
- Moeini, H. (2021). The Role of the ICJ in Resolving Continental Shelf Disputes. *International Arbitration Journal*, 15(3), 68-85.
- Moeini, M. (2022). Interpretation of the ICJ on International Maritime Law Principles. *Public International Law Journal*, 13(2), 88-102.
- Mohammadi, H. (2023). *Dispute Resolution Strategies Between Iran, Saudi Arabia, and Kuwait Over Joint Exploitation of the Arash Oil and Gas Field* (Publication Number Master's thesis) Payam Noor University, Semnan Province].

- Piri Damaq, M., & Razmpa, S. (2019). Exploitation of Unconventional Oil and Gas Resources in the Persian Gulf under the Law of the Sea and the Kuwait Regional Convention. *Energy Law Studies*, 5, 254-278.
- Pouzanjani, R. (2024). Issues in Collecting and Analyzing Geophysical and Hydrographic Data in the Continental Shelf. *Marine Sciences Journal*, 12(2), 75-92.
- Rahmati, M., & Naseri, A. (2020). *Border Challenges in the Persian Gulf and Legal Solutions*. Center for Strategic Studies.
- Rezaei Pouzanjani, H. (2024). The Role of Geophysical Data in Continental Shelf Delimitation. *Earth and Sea Sciences Journal*, 20(2), 65-83.
- Riyazi, J. (2022). Baselines and Their Determination in the 1982 Convention. *Maritime Law Quarterly*, 19(2), 56-72.
- Rothwell, D. R., & Stephens, T. (2016). *The International Law of the Sea*. Hart Publishing.
- Sabernejad, M. (2019). The Principle of Equity in Continental Shelf Delimitation. *Maritime Law Journal*, 10(4), 112-128.
- Salehi, J. (2021). Legal Aspects of Submarine Communication Cables: From Conflicting Interests to Coastal State Sovereignty. *Energy Law Studies*, 7, 119-136.
- Sedaghat, A. (2018). *Jurisdiction of Coastal States Over Legal Claims in the Continental Shelf Zone* (Publication Number Master's thesis) Islamic Azad University, Garmsi Branch].
- Sirafi, S. (2015). Defining the Outer Limit of the Continental Shelf: Article 76 of the Law of the Sea Convention. *Public Law Studies*, 1, 123-148.
- Sirafi, S. (2021). Scope of Compulsory Dispute Settlement Under the Law of the Sea Convention in Light of Judicial and Arbitral Rulings. *International Legal Journal*, 38, 181-214.
- Sirafi, S. (2023). Revisiting Paragraph 3 of Article 121 of the Law of the Sea Convention: With Reference to the South China Sea Arbitration and Iran's Undelimited Maritime Boundaries. *International Legal Journal*, 40, 23-45.
- Sirghani, M., & Jalilian, R. (2022). International Legal Rules for Oil Resource Exploitation in Maritime Areas. *Legal Studies Quarterly*, 60, 114-136.
- Sohrabi Malayoosefi, F. (2022). *The Concept of Continental Shelf in the International Law of the Sea*. International Law Press.
- Tonkaboni, M. (2021). The Role of the 1982 Convention in Continental Shelf Delimitation in Semi-Enclosed Areas. *International Maritime Law Journal*, 16(1), 55-73.